

هو العليم

علی، زینت بخش تاریخ و شریعت اسلام و قوام نبوت

پیغمبر

مناقب اهل بیت - مجلس دوم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
وَ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ،
خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ؛ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
و لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قالَ اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:
(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
بِالْخَيْرَاتِ يُادِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ١.

بیانی در نحوه تحقق معجزات توسط انبیا

همه معجزات و کراماتی که به دست انبیا صورت می گیرد به اذن خداست؛ ولیکن از اراده و اختیار آن پیغمبر خارج نیست، اراده و اختیار آن پیغمبر به اراده و اختیار خداست و به اختیار و اراده خود، آن معجزه را صورت می دهد؛ عیناً مانند ما که بعضی از افعال را انجام می دهیم، این فعل هم به ما نسبت دارد و هم به خدا نسبت دارد؛ به ما نسبت دارد چون به اراده و اختیار از ما سر زده است، به خدا نسبت دارد چون این اراده و اختیار و این قدرت به امر و اذن پروردگار است و اگر امر و اذن پروردگار نباشد، چنین کاری هم از ما صورت نمی گیرد. بنابراین معجزاتی که پیغمبران دارند، خداوند علیّی به آنها چنین سیطره و قدرت نفسانی ای داده تا به اذن پروردگار اراده کنند تا آن معجزه و کرامت در خارج صورت گیرد.

^۱ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ۴، ص ۹:

«سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه روی پیمودند و بعضی به واسطه اعمال خیر، گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند؛ و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.»

پیغمبر اکرم که اشاره کردند و ماه دو نیم شد^۱ یا سایر معجزات حضرت، از این قبیل نبوده که پیغمبر دعایی کنند و خداوند آن دعا را مستجاب کنند، آن استجاب از ناحیه نفس پیغمبر جدا نبوده؛ بلکه به امر پروردگار و به اذن پروردگار، خود پیغمبر اشاره فرمود و ماه دو نیم شد. حضرت عیسی بن مریم در قرآن مجید می فرماید:

﴿أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ «من مردگان را زنده می کنم به اذن خدا.»

﴿وَأَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ﴾؛^۲ «و کور مادرزاد را شفا می دهم به اذن خدا، و مرض پستی را شفا می دهم به اذن خدا.»

«من شفا می دهم به اذن خدا»، این یک مسئله ای است.

بنابراین تمام معجزاتی که از انبیا صورت گرفته عیناً مانند افعالی که ما انجام می دهیم و به ما نسبت دارد، آن معجزات هم به آنها نسبت دارد؛ این افعال کوچک و محدود، به ما موجودات کوچک و محدود نسبت دارد، و آن افعال خارق العاده و معجزه و بزرگ، به آن ارواح طیبه و مقدسه و نفوس زکیه ای که در اثر مجاهده و عنایات پروردگار چنین قابلیت را پیدا کرده اند، نسبت دارد.

هر پیغمبری خصوصیات روحی خاص خود را دارد

تمام انبیا ای که از طرف پروردگار آمده اند با اینکه هر یک از آنها دارای مقام توحید بوده اند و همه از ناحیه خدا آمده اند و همه در مأموریت خود صادق بوده اند و همه آنها معصوم بوده اند، ولیکن در عین حال هر یک از آنها یک تمایز و تشخیص دارد دون دیگری؛ حضرت موسی یک خصوصیتی دارد، حضرت عیسی یک خصوصیتی دارد، حضرت نوح یک خصوصیتی دارد، حضرت اسماعیل و اسحاق هر کدام خصوصیتی دارند و معجزاتی که به دست آنها صورت گرفته، با آن خاصه روحی آنها تناسب مستقیم دارد.^۳ این از یک طرف.

از طرف دیگر، خداوند علیّی اعلیّی، برای هر کدام از پیغمبران، یک مجاهده و ابتلایی معین فرموده که هیچ پیغمبری از این قاعده استثنا نشده است؛ حضرت ابراهیم امتحانات عجیبی داشت، حضرت نوح چه امتحان های بزرگی داشت، حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل، هر کدام از اینها به ابتلائاتی مبتلا شدند که آن ابتلائات، هم با خاصه نفسانی آنها مرتبط است و هم با معجزاتی که به دست آنها صورت گرفته است نسبتی دارد، اینها همه یک طرف.

تجمع تمام خصوصیات و کمالات انبیا در پیغمبر اکرم

از طرف دیگر، پیغمبر اکرم ما حائز مقام مقدس خاتم الانبیاء و المرسلین، و جامع تمام خصوصیات بوده است که در تمام انبیا سلف بوده است، هم از نقطه نظر علم، هم از نقطه نظر ابتلائات و هم از

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر کیفیت شق القمر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۶۰.

^۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۴۹.

^۳ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۱۴۵.

نقطه نظر معجزات؛ چون پیغمبر اکرم مقام جامعیت دارند و این عنوان «خاتم النبیین» یک عنوان تشریفاتی و لقب اضافی و خارجی نیست، بلکه حکایت می‌کند از یک خاصه نفسانی که آن خاصه موجب آن شده است که بر تمام انبیا سبقت بگیرد و شفیع همه پیغمبران، پیش خدا گردد:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۱

بنابراین هر اسمی که هر پیغمبری داشت به نحو اتم و اکمل در پیغمبر بود، هر معجزه‌ای که هر پیغمبر داشت به نحو اتم و اکمل در پیغمبر بود و هر ابتلا و زحمت و نگرانی و مصیبتی که برای هر پیغمبر بود، به نحو اعلا و اتم برای پیغمبر ما بود؛ که فرموده است:

ما أَوْذَىٰ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيْتُ^۲ «هیچ پیغمبری به اندازه من شکنجه و آزار و صدمه و اذیت ندیده است!»

و این لازمه آن سیر و آن مقامی است که اختصاص به خود آن حضرت دارد.

انتقال حقیقت مقام پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام

این مقام نبوت - نه به عنوان نبوت، بلکه حقیقت آن مقام - منتقل شد به امیرالمؤمنین علیه السلام. او سید النبیین است، این سید الوصیین؛ او سید المرسلین است، این سید الأولیاء و المتّقین و إمام الموحّدين. و این مقام امیرالمؤمنین نیز مقام تشریفاتی نیست، امیرالمؤمنین مانند یکی از افراد دیگر بشر نیست که به او يك سَمَتی داده باشند؛ جَعَلْتِكْ إِمَامًا: «من تو را امام قرار دادم!» او هم بگوید: «چشم!» نه! يك خاصیتی است در نفس، يك سعه‌ای است، يك کمالی است، يك مجاهده‌ای است، يك عالمی است که لازم آن عالم، وصول به این درجه است که برای هر يك از افراد بشر که دارای آن کمال و مزیت نیستند وصول به این درجه و مرتبه محال است.

آن عنایتی که از طرف پروردگار شد و امیرالمؤمنین را وصی این پیغمبر آخرالزمان قرار داد - که تا روز قیامت تمام افراد امت باید از آن حضرت تبعیت کنند و زیر لوای آن حضرت باشند - عنوان تشریفاتی نیست؛ بلکه سعه روحی است که همه افراد را در خود گرفته و از مقام ملکوت اعلیٰ، فیض ربّانی می‌گیرد و به عالم وجود می‌رساند. لذا روایاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم وارد شده بسیار روایات عجیبی است.

در یک سفر که مؤمنین برای غزوه‌ای حرکت کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام با آنها بود، وقتی که اصحاب از آنجا مراجعت کردند شکایت امیرالمؤمنین را پیش پیغمبر آوردند که علی در تمام نمازهایی

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۴۱.

^۲ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۵۶. این مضمون در بسیاری از معجم‌های روایی آمده است، رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۴.

که در این سفر می خواند بعد از حمد، سوره توحید را می خواند! سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می خواند!
حضرت فرمودند:

دَعُوا عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ؟^۲ «(چه می گوئید راجع به علی؟!)»

دست از علی بردارید، علی خدازده شده، خدا را مس کرده است.»

یعنی علی دیوانه خداست، علی فانی در ذات خداست، حساب او غیر از حساب دیگران است و هیچ عیب و مذمتی به دامان او نمی نشیند، او خود صاحب ولایت و نگاهدار و پاسدار دین و شریعت و قرآن است.

تَصَلُّبُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِينِهِ

باز در قضیه ای دیگر آمدند پیش پیغمبر و از امیرالمؤمنین سعایت کردند، پیغمبر خیلی بدشان آمد، آمدند در مسجد و خطبه ای خواندند، فرمودند:

۱۱ سوره إخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

۲ حَلِيَّةُ الْأَوْلِيَاءِ، ج ۱، ص ۶۸: «لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.»

این کلام پیغمبر: «فإنه مَمْسُوسٌ - الخ» در جواب شکایت از نحوه تقسیم غنائم و... است. نحوه قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام فقط در الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱۶ چنین ذکر شده است:

«فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِبَعْضِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فِي الْجَيْشِ: "كَيْفَ رَأَيْتُمْ أَمِيرَكُمْ؟" قَالُوا: "لَمْ نُنْكِرْ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَوْمَّ بِنَا فِي صَلَاةٍ إِلَّا قَرَأَ بِنَا فِيهَا بِ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾." فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ." فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ لَهُ: "لَمْ لَمْ تَقْرَأْ بِهِمْ فِي فَرَائِضِكَ إِلَّا بِسُورَةِ الْإِخْلَاصِ؟" فَقَالَ: "يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَبَّبْتُهَا." قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحَبَّبْتُهَا." ثُمَّ قَالَ لَهُ: "يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنِّي أَشْفِقُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ، لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ مِنْهُمْ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ!"»

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بعضی از افرادی که در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بودند فرمود: "امیر خود را چگونه دیدید؟" گفتند: "هیچ امر غریب و غیرعادی از او ندیدیم جز آنکه نمازی را با ما به جماعت نخواند مگر اینکه سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را در آن می خواند." رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "به زودی راجع به این مسئله از وی پرسش خواهم نمود." وقتی امیرمؤمنان علیه السلام خدمت آن حضرت رسیدند، فرمود: "چرا در فرائض فقط سوره اخلاص را برای آنان می خواندی؟" حضرت عرض کرد: "یا رسول الله! این سوره را دوست داشتم." رسول خدا به او فرمود: "به درستی که خداوند نیز تو را دوست می داشت همان طوری که تو این سوره را دوست می داشتی. یا علی! اگر من نگران آن نبودم که طوائفی از امت من درباره تو بگویند آنچه را که نصاری راجع به عیسی بن مریم گفتند؛ هرآینه امروز درباره تو کلامی را می گفتم که به پیرو آن، تو بر هیچ دسته و جمعیتی از مردم عبور نمی کردی مگر اینکه خاک زیر گام هایت را برای برکت می ربودند." (محقق)

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹ - ۷۷.

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا، فَإِنَّ عَلِيًّا لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۱ و^۲ «دست از علی بردارید! افکار شما به مقامات علی نمی‌رسد، فکر بلندپرواز شما به کوچک‌ترین درجه از درجات علی نمی‌رسد، علی در ذات خدا محکم شده و متصلب شده و از تمام درجات و مقاماتی که برای مؤمنین فرض می‌شود عبور کرده و از تمام بهشت‌ها گذشته و از تمام اسماء و صفات الهی عبور کرده، رفته و در حرم پروردگار نشسته است.» در روایت دیگر داریم:

...مَخْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۳ «یعنی چنان در ذات پروردگار فانی شده و در این فنا

متصلب و محکم و قرص است که هیچ بادی، هیچ زلزله‌ای، هیچ طوفان و صاعقه‌ای قابل تکان دادن هیچ مرحله‌ای از مراحل امیرالمؤمنین علیه السّلام نیست.» در روایاتی که تمام سنّی‌ها نقل کرده‌اند و شیعه هم نقل کرده وارد است که پیغمبر به کرات و مرّات دست می‌زد پشت کتف امیرالمؤمنین علیه السّلام و می‌فرمود:

هفت فضیلت از امیرالمؤمنین علیه السّلام

يَا عَلِيُّ! إِنَّ فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ لَا يُجَاوِزُكَ بِهٖ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَ أَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ أَرَأْفُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَ أَقْسَمُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَ أَعْظَمُهُمْ مَرْيَّةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۴

^۱ ینابیع المودّة، القندوزی، ج ۲، ص ۱۸۷:

«و عن أبي سعيد: خَطَبْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَالَ: "أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَشْكُوا عَلِيًّا! فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللهِ تَعَالَى!" أخرجہ أحمد.» و مصادر دیگر.

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹ - ۷۷.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۳۱.

^۳ امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹:

«در ینابیع المودّة (طبع اسلامبول، سنه ۱۳۰۱)، ص ۲۱۶، از کعب بن عجره مرفوعاً آورده است که: "إِنَّ عَلِيًّا مَخْشُونٌ فِي ذَاتِ اللهِ تَعَالَى."»

* در ینابیع (طبع اسوه)، "مخشوشن" آورده است و در إحقاق الحق (الشوشتری)، ج ۲۰، ص ۲۴۷:

«...منها حديث كعب بن عجرة رواه جماعة من أعلام العامة في كتبهم، منهم العلامة حسام الدين المردى الحنفى في آل محمد، ص ۱۲۵، نسخة مكتبة السيد الاشكوري، قال:

روى الامام أحمد بن حنبل فى المناقب و أخرجہ أبو عمر، هما بالاسناد عن كعب ابن عجرة و عن ابن عباس مرفوعاً: "أَنَّ عَلِيًّا مَخْشُونٌ فِي ذَاتِ اللهِ تَعَالَى." (محقق)

^۴ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۷. جهت اطلاع بیشتر از مصادر دیگر عامه رجوع شود به إحقاق الحق، ج ۲۲، ص ۲۶۷.

«ای علی! در تو هفت خصلت هست که احدی از اولین و آخرین با این هفت خصلت و با یکی از این هفت خصلت در روز قیامت در پیشگاه پروردگار، نمی‌تواند با تو برابری کند: اول: اینکه اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورده است! (نه اول کسی هستی که از امت من به خدا ایمان آورده‌ای؛ بلکه اول کسی هستی که در عالم کون و خلقت، نه در عالم زمان و تدریج؛ بلکه در عالم دهر و سرمد و آنجایی که پروردگار نور مقدس تو را خلق کرد، اولین شعاعی هستی که به پروردگار ایمان داری و تمام افرادی که ایمان آورده‌اند زیر لوای تو هستند.) دوم آنکه: به عهد خدا از همه افراد با وفاتری! سوم آنکه: به امر خدا از همه افراد پابرجاتر و ثابت‌قدم‌تر و محکم‌تری! چهارم اینکه: محبت و لطف و رأفت به رعیت و امت از همه افراد بیشتر است! پنجم آنکه: از نقطه نظر عدالت و قسمت بالسویه از تمام افراد عادل و شایسته‌تری! ششم آنکه: در بین محاکمات و مراجعات از تمام افراد، قضاوت عالی‌تر و

راستین‌تر است! هفتم آنکه: در روز قیامت و در پیشگاه پروردگار، اجر و مقام و عظمت تو از همه افراد بیشتر است.»

پیغمبر نمی‌فرماید «تو بهترین افراد از این امت هستی!» می‌فرماید: «در روز قیامت هیچ‌کس به پایه تو نمی‌رسد، به واسطه هفت خصلتی که داری.»

این را سنی‌ها نقل کرده‌اند. یکی از کتب معتبره اهل تسنن که همه به آن اعتماد دارند، *حلیة الأولیاء* است که برای ابونعیم اصفهانی است. این مرد سنی مذهب ده جلد کتاب نوشته به نام *حلیة الأولیاء*، و انصافاً کتابی است که در بسیاری از مواضع، مصدر برای تخریج احادیث واقع می‌شود. مرد بزرگی است و چندین صد سال از مرحوم مجلسی جلو بوده و جدّ اعلای مرحوم مجلسی است. ابونعیم اصفهانی این روایت را در کتاب خود نقل می‌کند، مضافاً به کتب دیگری که از اهل تسنن در دست است.

سه مرتبه از مراتب پیغمبر که به امیرالمؤمنین علیه السلام به ارث رسیده

لذا در امیرالمؤمنین علیه السلام این سه مرتبه دیده می‌شود: هم علمش از همه بیشتر و عزیزتر و فراوان‌تر بود، حتی نسبت به انبیا؛ و هم ابتلائاتش از همه انبیا شدیدتر بود، به مقتضای ارثی که از پیغمبر برده بود؛ و هم معجزات و کراماتش از همه انبیا عجیب‌تر و غریب‌تر بود، باز بر اساس ارثی که از پیغمبر برده است. پس امیرالمؤمنین علیه السلام از سه ناحیه از پیغمبر اکرم ارث برده است: یکی در علم، یکی در ابتلائات و مصائب و یکی در ظهورات و بروزات، که به‌عنوان معجزه و کرامات تعبیر و تفسیر می‌شود.^۱

ابن‌ابی‌الحدید شارح معتزلی سنی مذهب در شرح *نهج البلاغه*^۲، و باز عین این مطلب را فخر رازی،

^۱ رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۴، درس چهل و ششم تا پنجاه و یکم.

^۲ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۲.

این سَنی متعصّب، در تفسیر خود^۱ می گوید:

امیرالمؤمنین علیه السّلام در خیبر را از جا کند و مسافتی به دور انداخت و آن در را پل برای عبور لشکر قرار داد که بیایند و از در قلعه بالا بروند و در

خود قلعه فرود بیایند. بعد از اینکه در را آنجا انداخت، چهل و چهار نفر از مردان قوی از اصحاب رسول خدا آمدند و نتوانستند آن در را تکان بدهند.^۲

بعد این دو نفر که می خواهند به تعبیرات خودمانی آن علم ملکوتی را یک تفسیر و تعبیری کرده باشند، می گویند:

علی در آن وقت از عالم بشریت منخلع شده بود و چنان غرق انوار پروردگار بود که به هیچ وجه من الوجوه از قوای مادی و بشری استخدام نکرد و برای قلع این در از آنها استفاده ننمود؛ علی در را به قوه روحانی و ملکوتی کند!^۳

و شاهد می آورند یکی از فرمایشات خود آن حضرت را که فرمود:

مَا قَلَعْتُهَا بِيَدِ بَشَرِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِيَدِ مَلَكُوتِيَّةٍ؛^۴ «من این در را به قدرت بشری نکنم؛ بلکه به قدرت ملکوتی کنم.»^۵

گرچه حرف اینها درست است؛ ولی حقیقت مطلب به همین جا منتهی نیست، مطلب از اینجا عالی تر است، مطلب در اینجا این است که امیرالمؤمنین غرق در انوار خداست؛ فعلش فعل خداست، قبض و بسطش قبض و بسط خداست، رؤیت و ابصارش ابصار خداست، سمعش سمع خداست، کارش کار خداست! چگونه پیغمبر اشاره می کند و ماه بر فراز آسمان دو نیم می شود؟ کندن در قلعه خیبر که از دو

^۱ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۹۱.

^۲ لازم به ذکر است که ابن ابی الحدید در روضة المختارة (قصائد علویات سبع)، ص ۱۴۰، در ضمن قصیده ای تصریح به چهل و چهار نفر کرده است. البته در دلائل النبوة، ج ۴، ص ۲۱۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۶ و دیگر مصادر چهل نفر ذکر شده است. (محقق)

* کتاب روضة المختارة شامل هفت قصیده زیبا در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام است که ابن ابی الحدید سروده و به قصائد علویات سبع شهرت دارد. (محقق)

^۳ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۷؛ ج ۲۰، ص ۳۱۶.

^۴ مشارق أنوار اليقين فی أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۷۰؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶: «قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه: "والله ما قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَكِنْ بِقُوَّةِ رَبَانِيَّةٍ"؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۷: «قول علی: "والله ما قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةِ إلهِيَّةٍ."»

^۵ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۳۴.

نیم کردن ماه بر فراز آسمان مشکل تر نیست! این اراده الهی است که از دریچه نفس مقدّس آن حضرت طلوع کرده و این فعل را در خارج به ظهور آورده است؛ لذا پیغمبر فرمود:

فضیلتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السّلام

یا علی! لولا خَافَةُ أَنْ تَقُولَ فِیْكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِی مَا قَالَتِ النَّصَارِیُّ فِی عِیْسَى بْنِ مَرْیَمَ لَقُلْتُ فِیْكَ مَقَالًا لَا یَمُتُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمِیْكَ یَسْتَشْفُونَ بِهِ.^۱

«ای علی! اگر من از طائفه‌ای از امت خودم نمی‌ترسیدم که درباره تو بگویند آنچه را نصاری درباره عیسی بن مریم می‌گویند که خداست، درباره تو جمله‌ای می‌گفتم که بعد از آن جمله، از هیچ گروهی از میان مسلمان‌ها عبور نمی‌کردی الا اینکه خاک زیر کفش تو را می‌ربودند برای استشفاء به آن.»

تکفین و تدفین جناب سلمان توسط امیرالمؤمنین علیه السّلام

ابن شهر آشوب روایت می‌کند از جابر بن عبدالله انصاری که می‌گوید: نماز صبح را در مسجد پیغمبر با امیرالمؤمنین علیه السّلام خواندیم، امیرالمؤمنین بعد از نماز رو کرد به ما و به ما تسلیت داد: آجَرَکُمُ اللَّهُ عَلَی مَوْتِ أَحَبِّکُمْ سَلْمَانَ؛^۲ «خدا بر مردن برادر شما سلمان، به شما اجر دهد.» سلمان در مدائن است، مدائن کنار بغداد است و از آنجا تا مدینه قریب سه هزار کیلومتر مسافت است. با وسایل موتوری چند روز راه است، با شتر که باید یک ماه حرکت کنند. سلمان استاندار مدائن است و مرد زاهد و عابد و حجت خدا در میان آن سرزمین است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام رو کردند به اصحاب و آنها را به مردن سلمان تعزیت دادند. بعد جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید که امیرالمؤمنین دراعه (جلیقه) پیغمبر را پوشید و چوب دست (قضیب) پیغمبر را در دست گرفت و شمشیر پیغمبر را حمایل کرد و عمامه پیغمبر را به سر بست و روی ناقه عضباء (شتر پیغمبر) سوار شد و به قنبر فرمود: «دستت را به من بده و از یک تا ده بشمار!»

قنبر می‌گوید: از یک تا ده شمردیم، در مدائن کنار خانه سلمان بودیم! زاذان - رفیق و هم صحبت سلمان فارسی، از دوستان و مؤمنین و پرستار و مراقب حال او - می‌گوید: سلمان دارد از دار دنیا می‌رود، من گفتم: ای سلمان! اگر از دار دنیا بروی چه کسی تو را غسل می‌دهد؟

گفت: همان کسی که پیغمبر آخر الزمان را غسل داده!

گفتم: عجبا! چه ادعایی می‌کنی؟! پیغمبر آخر الزمان را وصیش علی بن ابی طالب غسل داد!

گفت: مرا هم او غسل می‌دهد!

^۱ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۹۳. المناقب، خوارزمی، ص ۳۱۱؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۴؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸، با قدری اختلاف.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۰۱.

گفتم: تو اینجا هستی و او در مدینه است!

گفت: مهم نیست، وقتی من از دار دنیا رفتم لب‌های من و چانه مرا ببند و یک قطیفه روی من بکش، منتظر باش یک صدایی مثل اینکه چیزی از بلندی به زمین می‌افتد خواهی شنید، در را باز کن علی بن ابی طالب داخل می‌شود.

زاذان می‌گوید: سلمان شهادتین بر زبان جاری کرد و روحش به عالم قدس شتافت. طبق وصیت او چانه و لب‌های او را بستم و قطیفه‌ای روی او کشیدم. چند لحظه نگذشت که دیدم صدایی آمد، در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین است، سلام کردم جواب ما را فرمود. فرمود: «ای زاذان! سلمان، بنده صالح پروردگار از دنیا رفت؟ عمرت دراز باد و خدا تو را توفیق بدهد. سلمان خوب برادری برای ما بود، پیغمبر خیلی سلمان را دوست داشت و چه بسیار اوقات در شب‌های تار از سلمان یاد می‌کرد.»

عرض کردم: بله! چند لحظه پیش از دنیا رفت و با من چنین و چنان گفت. امیرالمؤمنین علیه السلام با قبر وارد شدند و قطیفه روی سلمان را کنار زدند، سلمان چشمان خود را باز کرد و تبسمی به امیرالمؤمنین کرد و چشمان خود را بست. حضرت سلمان را غسل دادند، کفن کردند، دفن کردند و برگشتند به مدینه. مدتی که آمدند و برگشتند همان مدتی بود که در مدائن مشغول تجهیز و تکفین بودند. خیلی عجیب است!

یکی از شعرای بزرگ عرب به نام ابوالفضل تمیمی می‌گوید:

وقتی من مدائن و فضائل امیرالمؤمنین را تعریف می‌کنم این افرادی که چشم آنها تنگ است و عقل آنها کوتاه، به من اعتراض می‌کنند که: چرا تو اینها را درباره علی به شعر در می‌آوری؟ اینها نمی‌فهمند! من این قضیه سلمان فارسی را به شعر در آوردم، می‌گویند: مگر می‌شود که در چند لحظه علی مسافت بین مدینه و مدائن را طی کند و سلمان را تجهیز کند و مراجعت کند؟! من به آنها می‌گویم: ای مرد با انصاف! قرآن خوانده‌ای یا نه؟ می‌گوید: بله!

به او می‌گویم: این آیه مبارکه را خوانده‌ای که وصی سلیمان تخت بلقیس را به کمتر از یک چشم به هم زدن - طبق نص آیه قرآن - از شهر سبا برای سلیمان حاضر کرد؟ می‌گوید: بله!

می‌گویم: سلیمان درجه‌اش عالی تر بود یا پیغمبر آخرالزمان؟!

می‌گوید پیغمبر آخرالزمان.

می‌گویم: پیغمبر آخرالزمان که درجه‌اش بالاتر از سلیمان بود، وصی پیغمبر آخرالزمان هم درجه‌اش عالی تر است از وصی سلیمان؟!

می‌گوید: بله!

می‌گویم: چگونه راضی هستی که بگویی وصی سلیمان تخت بلقیس را از شهر سبا به کمتر از یک چشم به هم زدن برای حضرت سلیمان حاضر کرد، ولی این را درباره علی بن ابی طالب که به اشرافیت او معترفی قبول نداری؟! یا از اصل و ریشه قرآن را انکار کن و بگو تمام این معجزاتی که در قرآن مجید به انبیا نسبت داده شده خرافات و اباطیل و خارج از تحقیق خارجی است؛ یا اگر درباره انبیا قبول می‌کنی و درباره وصی سلیمان قبول می‌کنی، درباره وصی پیغمبر آخرالزمان به طریق اولی باید قبول کنی؛ زیرا که این مرد، افضل و اشرف و اکمل از همه آن اوصیا بوده و آنچه خداوند به آنها از علوم عنایت کرده همه را به این مرد عنایت کرده است.

(این شاعر می‌گوید: وقتی به اینجا می‌رسم، دیگر اینها نمی‌توانند جواب مرا بدهند، سرشان را در گریبان فرو می‌برند و به عوض جواب رنگ به رنگ عوض می‌کنند.^۱)

آقا احتیاج به رنگ عوض کردن ندارد، اعتراف به حق کن و خلاص شو! اعتراف به حق کن، مقامات او را اعتراف کن، دیگر احتیاج ندارد که در گیر و دار برهان منطقی قرار بگیری و تو را طبق آیات قرآن بدین منوال محکوم کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مقام ولایت کبری است و این معجزات و کرامات برای او بسیار نا چیز است. با وجود آن مقامی که از نقطه نظر ملکوتیت دارد و آن صبر و حلم و گذشت و دیده خدایین و گوش خدایین، دیگر این مسائل برای او چیزی نیست که انسان به عنوان کرامت و معجزه بیان کند.

نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت

امیرالمؤمنین علیه السلام از شهر انبار عبور می‌فرمود، در خیمه خود پیاده شد. بزرگان از اهل انبار، رؤسا و شیوخ برای دیدن حضرت آمدند و همه بیرون از خیمه منتظرند که یا آقا به آنها اجازه ورود بدهند یا اینکه خودشان بیایند بیرون و آنها آقا را ملاقات کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در خیمه همین‌طور نشسته و مشغول پینه‌زدن به کفش خود است! مدتی طول کشید تا بالأخره ابن عباس آمد و گفت:

یا علی! برای چه نشسته‌ای؟! قسم به خدا اگر بر خیزی و کار ما را اصلاح کنی برای تو بهتر است از پینه‌زدن این کفش، برخیز ببین بزرگان همه آمده‌اند و انتظار مقدم مبارک تو را دارند!

امیرالمؤمنین به کلام پسرعمویش ابن عباس هیچ توجه نکرد، کفش خود را وصله کرد. وقتی تمام شد این لنگه را گذاشت پهلوی آن لنگه دیگر و فرمود:

ای ابن عباس! این یک جفت کفش چه قدر قیمت دارد؟

ابن عباس عرض کرد:

درهم^۲ او اقل؛ یک درهم یا کمتر، یک تومان یا کمتر!

حضرت فرمود:

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۳۵.

به خدا قسم این خلافت و حکومتی که شما مرا به آن دعوت می کنید در نزد من از قیمت این یک جفت نعل پاره کمتر است؛ مگر اینکه قیام به حق کنم و داد را از ظالم بگیرم و حقی را به مظلومی برسانم.^۱ اینها خیال می کردند امیرالمؤمنین هم می خواهد بر اساس حکومت مادی و تشریفات مادی بر مردم حکومت کند! این نیست. حکومت امیرالمؤمنین، حکومت الهی است و الا حکومت غیر الهی برای امیرالمؤمنین علیه السلام چه قدر و قیمتی دارد؟!

توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام توسط احمد حنبل

در نزد احمد بن حنبل - آن عالم بزرگ سنی که یکی از ائمهٔ اربعهٔ تسنن است - جماعتی بودند که همه از بعضی از خلفا تعریف می کردند تا نوبت رسید به امیرالمؤمنین. گفتند: هیچ کس از علی بن ابی طالب تعریف نمی کند؟ احمد بن حنبل سر برداشت گفت:

علی احتیاج به تعریف ندارد علی خودش معرّف خود است، آن کسی که علی را تعریف کند به واسطهٔ آن تعریف، خودش را تعریف کرده است، نه علی را. علی ما فوق تعریف است. این خلفای دیگر به واسطهٔ وصول به مقام خلافت از خلافت زینت گرفتند؛ ولی علی که به خلافت رسید نه تنها از خلافت زینت نگرفت بلکه خلافت را زینت داد.^۲

آنها جهات نقص خود را به واسطهٔ خلافت ترمیم می کردند؛ ولی علی جهات ناقص خلافت را به واسطهٔ وجود مبارک و مقدّس خود ترمیم کرد،^۳ علی احتیاج به تعریف ندارد. صدای علی در آسمانها بلند است، در عالم ملکوت بلند است، در عالم زمین بلند است، هر جای دنیا را که بروید و بگردید شعاع نور اوست که تابیده است. زمخشری عالم بزرگ سنی مذهب می گوید:

^۱الإرشاد، ج ۱، ص ۲۴۷؛ منتهی الآمال، ص ۱۰۹، با مختصری اختلاف در لفظ.

جهت اطلاع پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۴۰.

^۲تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۵.

«أخبرني عبد الله بن أحمد بن حنبل قال: كنت بين يدي أبي جالساً ذات يوم فجاءت طائفة من الكرخيين فذكروا خلافة أبي بكر وخلافة عمر بن الخطاب وخلافة عثمان بن عفان، فأكثرُوا. وذكروا خلافة علي بن أبي طالب وزادوا فأطالوا فرجع أبي رأسه إليهم فقال: "يا هؤلاء! قد أكثرتم القول في عليّ و الخلافة، و الخلافة و عليّ؛ إنّ الخلافة لم تُزَيَّنْ عليّاً بل عليّ زَيَّنَهَا."»

تاریخ دمشق (ابن عساکر)، ج ۴۲، ص ۴۴۶؛ المنتظم، ج ۵، ص ۶۲.

رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۳۸ (اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام).

^۳ این قسمت توضیح ابن ابی الحدید - در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱ - است راجع به قول احمد:

«و هذا الكلام دالٌّ بفتحواه و مفهومه علی أنّ غیره از داد بالخلافة و تمّت نقصه، و أنّ علیاً علیه السلام لم یکن فیہ نقصٌ یحتاجُ إلى أن یتّمَّ بالخلافة، و كانت الخلافة ذات نقصٍ فی نفسها فتمَّ نقصها بولایته إياها.»

تعجب می‌کنم از علی بن ابی‌طالب که در تمام دوران حیات و بعد از حیاتش، دو دسته از مسلمین کوشیدند که اسم او را از سر زبان‌ها بیاندازند، یکی دوستانش و یکی دشمنانش؛ دشمنانش از روی حقد و کینه و بغض، و دوستانش از ترس و خوف که اگر زبانشان به ذکر علی گویا می‌شد جانشان در خطر بود. این دو دسته اسم علی را مخفی کردند، فضایل و محامد علی را همه طوائف مسلمین از دوست و دشمن مخفی کردند، در عین حال فضایل او خافقین را گرفته؛ یعنی شرق و غرب عالم را پر کرده است.^۱

علی، زینت بخش تاریخ اسلام

هر کتابی را که باز کنید از کتب شیعه و سنی از صدر اسلام تا آن وقتی که پیغمبر از دار دنیا رفت، حتی در زمان خلافت خلفای جور و در زمان حکومت ظاهری امیرالمؤمنین، هر نقطه درخشان و ستاره تابناکی که در تاریخ اسلام است برای امیرالمؤمنین است، هر علمی که تراوش کرده برای علی است، هر قضاوت به حقی که بوده برای علی است، هر رأی صحیحی که بوده برای علی است، نهج البلاغه در دست است برای علی است، آن مجاهدات و زحماتی که در زمان حیات پیغمبر کشید همه برای علی است، اصلاً علی زینت بخش تاریخ اسلام، زینت بخش شریعت اسلام، و قوام نبوت پیغمبر ما است؛ این را زمخشری می‌گوید. آن وقت چگونه این مرد بزرگ با تمام این فداکاری‌ها و زحمات و لطامات، در اثر بغض و کینه و حب ریاست افرادی، باید مصائب و مشکلاتش از همه امت بیشتر باشد؛ عیناً به موازات پیغمبر اکرم که فرمود: «هیچ پیغمبری را مثل من اذیت نکردند!»^۲ هیچ امامی را هم مثل امیرالمؤمنین اذیت نکردند، حتی سیدالشهدا، حتی حضرت

^۱ این سخن نحوی معروف، خلیل بن احمد است. (محقق)

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۹۴:

«مامقانی گوید: چقدر خوب خلیل عروسی نحوی، این مطلب را بیان کرده است؛ چون از او پرسیدند: "ما تقول فی علی بن ابی طالب علیه السلام؟! تو درباره علی بن ابی طالب چه می‌گویی؟! " در پاسخ بدین عبارت گویا شد: "ما أقول فی حق امری کتمت مناقبه أولیاءه خوفاً، و أعداؤه حسداً؛ ثم ظهر من بین الکتمین ما ملأ الخافقین؟! من چه بگویم درباره مردی که دوستانش مناقبش را پنهان داشتند از ترس دشمنان، و دشمنانش پنهان داشتند از حسد و عداوت؛ و معذک در ما بین این دو گونه پنهانی، مناقب او مشرق تا مغرب عالم را پر کرده است!؟"»*

**

البته این قول به شافعی هم نسبت داده شده است.

* تنقیح المقال (طبع رحلی)، ج ۲، ص ۲۶۴.

**

^۲ مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۱. (محقق)

^۲ رجوع شود شود به ص ۵۴.

امام حسن؛ چون اذیت آنها در یک محدوده خاصی بوده ولی اذیت‌های امیرالمؤمنین خیلی عجیب بوده است!^۱

مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان یاران خود

امیرالمؤمنین از دست دوست و دشمن آزار دید، دشمنش معاویه است که می‌رود بر فراز منبر و خطبه می‌خواند، بیت‌المال مسلمین را جمع می‌کند و به سرهنگان و یاران خود قسمت می‌کند، نیمی از ممالک اسلام را زیر یوغ خود درآورده، اسلام را واژگون کرده، کفر را به لباس اسلام به مردم می‌خوراند و برای إطفاء نور امیرالمؤمنین از هیچ سعی و کوششی دریغ ندارد. و اما اصحاب آن حضرت؛ مردمان سست، کم‌فکر و بی‌اراده. در خطبه‌ها حضرت می‌فرماید:

وَلَقَدْ مَلَأْتُمْ صُدُورِي قَيْحًا^۲ «وای بر شما! سینۀ مرا پر از چرک و خون کردید، مرا خسته کردید.»

هرچه شما را دعوت به جهاد می‌کنم می‌گویید: «هوا سرد است، صبر کن هوا برگردد!» باز دعوت می‌کنم می‌گویید: «هوا گرم است، بگذار هوا تکانی بخورد!» امروز می‌گویید: «خرماها پیمان رسیده!» فردا می‌گویید: «می‌خواهم انبار کنم!» هر روز بهانه‌ای می‌آورید.

فَوَاللَّهِ مَا عَزَى قَوْمٌ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا وَقَدْ ذَلُّوا^۳ «سوگند به پروردگار که هیچ طائفه‌ای در خانه‌های خود مورد حمله دشمن قرار نمی‌گیرد الا اینکه ذلیل می‌شوند.»

برخیزید و برای إحيای اسلام و از بین بردن این مرد منکوس (معاویه) که جز ریاست و حکومت بر مردم هیچ داعیه‌ای ندارد حرکت کنید!

حضرت لشکر تشکیل می‌داد، حرکت می‌داد، همین‌ها مخالفت می‌کردند، همین‌ها چون و چرا می‌کردند، همین‌ها به امامشان دستور می‌دادند: «یا علی! امروز صلاح است چنین کنی؛ یا علی! امروز فلان کار را نکن؛ یا علی! از اینجا حرکت کنیم؛ یا علی! این جنگ را یک ماه تأخیر بینداز؛ یا علی! الآن موقع صلح است، معاویه قرآن بالای نیزه کرده بیا صلح کن والا خود ما زیر شمشیر قطعه قطعه می‌کنیم!»^۴ بزرگ‌ترین مصیبت دشمن داخلی است، امیرالمؤمنین از این دشمن‌ها داشت که شب‌ها در

^۱ المناقب، خوارزمی، ص ۳۰۳؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۸۵:

«و قد دَعَوْتُ لَهُ فَقُلْتُ: "اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ وَ اجْعَلْ رَبِيعَةَ الْإِيمَانِ بَكَ!"

قال: "قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ؛ غَيْرَ أَنِّي مُخْتَصِمُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَخْتَصِّ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِي."

^۲ پیغمبر می‌گوید: من برای علی دعا کردم و گفتم: بار پروردگارا! دل او را روشن کن، و بهار و ربیع و طراوت او را ایمان به خودت قرار ده!

^۳ خداوند گفت: من این را درباره‌ی علی کردم؛ ولیکن من او را به گونه‌ای از بلا یا و فتن و امتحانات خود مبتلا می‌کنم که اختصاص به او دارد و هیچ‌یک از اولیای خودم را بدین گونه از بلا یا اختصاص نداده‌ام!^۴

^۲ نهج البلاغة، ج ۱، ص ۷۰.

^۳ همان، ص ۶۸.

^۴ وقعة صفین، ص ۴۹۰:

میان نخلستان فریاد می زد:

پروردگارا! چه اندازه من از این امت اذیت کشیدم و مرا خسته کردند؛ عیناً مانند زن‌هایی که دوست دارند در میان حجله بنشینند و خود را آرایش کنند، اینها هم افرادی هستند که دوست دارند در خانه‌های خود بنشینند و از پرده‌نشینی تجاوز نکنند و از حقوق خود دفاع نکنند و برای حیات و ناموس دین خود و کیان شریعت و آیین خود قدمی برندارند!

روز به روز زحمات امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد می شد،^۲ تا هنگامی که لشکری صد هزار نفری به

«فَجَاءَهُ زُهَاءٌ عَشْرِينَ أَلْفًا مُقْتَعِينَ فِي الْحَدِيدِ شَاكِي السَّلَاحِ، سُوْفُهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ وَقِدَاسُودَّتْ جِبَاهُهُمْ مِنَ الشُّجُودِ يَتَقَدَّمُهُمْ مَسْعُرُ بَنِ فَدَكِيِّ وَزَيْدُ بَنِ حُصَيْنٍ وَعِصَابَةُ مِنَ الْقُرَّاءِ الَّذِينَ صَارُوا خَوَارِجَ مِنْ بَعْدُ، فَنَادَوْهُ بِاسْمِهِ لَا يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ: "يَا عَلِيُّ! أَحِبِّ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَتْ إِلَيْهِ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانَ! فَوَاللَّهِ لَنَفَعَلْنَهَا إِنْ لَمْ نُجِبْهُمْ. " فَقَالَ هُمْ: "وَيَحْكُمُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَحَابَ إِلَيْهِ، وَلَيْسَ يَحِلُّ لِي وَلا يَسْعُنِي فِي دِينِي أَنْ أَدْعِيَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلُهُ. إِنِّي إِنَّمَا أَقَاتِلُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُمْ قَدَعَصَوْا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَنَقَضُوا عَهْدَهُ وَتَبَدُّوا كِتَابَهُ، وَلَكِنِّي قَدَأَعْلَمْتُكُمْ أَنَّهُمْ قَدَكَادُواكُمْ وَأَنْتُمْ لَيْسُوا الْعَمَلُ بِالْقُرْآنِ يُرِيدُونَ. " قَالُوا: "فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْتَرِ لِيَأْتِيكَ. " وَ قَدَكَانَ الْأَشْتَرُ صَبِيحَةَ لَيْلِ الْهَرِيرِ قَدَاشْرَفَ عَلَى عَسْكَرٍ مُعَاوِيَةَ لِيَدْخُلَهُ. »

ترجمه: «وقتی قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند نزدیک به بیست هزار تن مسلح آهن پوش که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند و پیشانی‌هایشان از اثر سجود پینه بسته بود نزد حضرت آمدند. پیشاپیش آنان، مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان که پس از آن از خوارج شدند حرکت می کردند. پس حضرت را فقط به نام - نه به عنوان امیرمؤمنان - صدا کردند و گفتند: "ای علی! اینک که تو را به کتاب خدا خوانده‌اند به آن قوم پاسخ مثبت بده! وگرنه ما هم چنان که عثمان را کشتیم، تو را نیز می کشیم! به خدا سوگند اگر آنان را اجابت نکنی چنین خواهیم کرد." (امیرالمؤمنین علیه السلام) فرمود: "وای بر شما! من نخستین کسی هستم که به کتاب خدا دعوت کرده و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ داده و برابم حلال نیست و در دینم نمی گنجد که به کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، من فقط از آن رو با آنها می جنگم که مطیع قرآن شوند؛ چون آنها از فرمانی که خدا به آنها داده سرپیچی کرده‌اند و پیمان الهی را شکسته‌اند و کتابش را به دور افکنده و رها کرده‌اند. لیکن شما را آگاه کردم که آنان اینک با شما نیرنگ می کنند و مردمانی نیستند که عمل کردن به قرآن را بخواهند." گفتند: "کسی را به دنبال اشتر بفرست که نزدت آید." و این در حالی بود که اشتر بامداد شب هریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود. «(محقق) ۱ نهج البلاغه (عده)، ج ۱، ص ۶۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به/امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۴۰ - ۴۴۲. ۲ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۳۱:

در آخرین هفته عمر خود خطبه‌ای خواند که آخرین خطبه‌اش بود و در آن خطبه فرمود:

«أَيُّهَا إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضُوا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيُّهَا عَمَّارٌ؟ وَ أَيُّهَا ابْنُ التَّيَّهَانِ؟ وَ أَيُّهَا ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيُّهَا نَظْرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بَرُّهُ وَسِيَهُمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؟»
قال: ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ؛ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
«أَوْه! عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ. أَحْيُوا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دَعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَ وَتَقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ.»

ریاست ده نفر از بزرگان از اصحاب و اولاد خود مجهز کرد؛ ده هزار نفر به ریاست امام حسن، ده هزار نفر به ریاست امام حسین، ده هزار نفر به ریاست محمد بن حنفیه، ده هزار نفر به ریاست قیس بن سعد بن عباده، ده هزار نفر به ریاست ... تا همین طور حمله کند برای از بین بردن معاویه و پاک کردن زمین از این جسم منکوس و شخص منحوس که اسلام را واژگون کرد و تاریخ اسلام را عوض کرد.

در همین موقع بود که تیغ ابن ملجم مرادی در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان هنگام طلوع سپیده صبح بر فرق نازنینش خورد، تمام نقشه‌های امیرالمؤمنین عقیق شد، یک تیغ و این همه شکست! ابن ملجم چه جنایتی کرد؟ بی جهت نیست که پیغمبر اکرم او را آشقی‌الآخرین قلمداد کرده،^۱ تیغ ابن ملجم

«کجا هستند برادران من که سوار بر مرکب راه حق شدند و طریق را به خوبی پیمودند؟ آنان که بر اساس حق گذشتند و جمیع اعمال و اقوالشان را بر این مدار قرار می‌دادند. عمار کجاست؟ ابن‌تیهان کجاست؟ خزیمه ذوالشهادتین کجاست؟ امثال و نظایرشان کجا هستند که با مرگ عقد اخوت بستند و با یکدیگر پیمان نهادند که تا حد شهادت و خوابیدن در بستر موت، دست از حمایت برندارند؟ آنان که شهید شدند و سرهای آنها را به نزد فجره و فسقه و جنایت‌کاران روزگار همچون معاویه بردند.»

در این حال دست خود را به محاسن مبارکش زد و گریه طولانی نمود؛ و پس از آن فرمود:

«آه! بر آن برادران درگذشته من که قرآن را تلاوت کردند و آن را استوار و محکم داشتند، و در واجبات تدبیر کردند و آنها را اقامه نمودند. سنت را زنده کردند و بدعت را کشتند. به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند، و به قائد و رهبرشان وثوق داشتند و از او پیروی کردند!»

ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «الْجِهَادُ، الْجِهَادُ! عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا! فَمَنْ أَرَادَ الرُّوحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ.»

و پس از آن با بلندترین فریاد خود ندا در داد: «جهاد، جهاد! ای بندگان خدا! آگاه باشید که من همین امروز تهنیه سپاه می‌بینم و به سوی معاویه حرکت می‌کنم؛ هر کس می‌خواهد به سوی خدا برود، خارج شود.»

«قَالَ نَوْفٌ: "وَعَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ رَجْمَهُ اللَّهُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخَرَ وَ هُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صَفِينٍ. فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنَ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ. فَتَرَا جَعَتِ الْعَسَاكِرُ، فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَّتْ رَاعِيَهَا تَحْتَطِفُهَا الذُّنَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ."»

«نوف بکالی گفت: "در این حال برای حضرت امام حسین علیه السلام پرچمی بست با ده هزار نفر، و برای قیس بن سعد بن عباده پرچمی با ده هزار نفر، و برای ابویوب انصاری با ده هزار نفر، و برای غیر از اینها پرچم‌های دیگری. و اراده داشت به سرزمین صفین برای جنگ با معاویه برگردد. هنوز جمعه - که روز خطبه و جماعت است - نرسیده بود که او را ابن ملجم ملعون با شمشیر زد. سپاه‌ها و عسکرها همه بازگشتند و ما مانند گوسفندانی شدیم که چوپانشان مفقود شده و گرگ‌ها از هر جانب آنها را می‌ربودند."»

^۱ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۹۸:

«أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۴ و ۳۵ در ضمن بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السلام. و نیز این روایت را در الصواعق المحرقة، ص ۷۴ روایت نموده است، و صدر این حدیث را ابن سعد در طبقات (طبع بیروت)، ج ۳، ص ۳۵ ذکر کرده است. و نیز سبط بن جوزی در کتاب تذکرة الخوارج، ص ۹۹ و ۱۰۰ این روایت را از احمد بن حنبل در فضائل از وکیع، از قتیبة بن قدامة رواسی، از پدرش،

امیرالمؤمنین را کشت، هدف امیرالمؤمنین را از بین برد، صد هزار لشکر به واسطه شهادت امیرالمؤمنین متوقف شدند، معاویه از شام حرکت کرد و با امام حسن جنگ کرد و داستان مفصل است که چه قسم زحمات امیرالمؤمنین به واسطه شهادت آن حضرت و این تیغ از بین رفت.

روضه حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد در محراب، امام است، قلب عالم امکان است. مصیبت آن حضرت در جمادات اثر کرد، دریاها به خروش آمد، زمین لرزید، بادهای سیاه می وزید، درهای مسجد کوفه به هم می خورد، جبرائیل صدا می زند:

تَهَدَّمَتْ وَ اللّٰهُ اَرْكَانُ الْهُدٰى وَ اَنْطَمَسَتْ وَاللّٰهُ اَعْلَامُ التَّقٰى وَ اَنْفَصَمَتِ الْعُرُوَّةُ الْوُثْقٰى؛ «قسم به خدا که ستون های ایمان متزلزل شد، ستاره درخشان مقام ولایت تاریک شد، ریسمان ولایت پاره شد!»
قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفٰى، قُتِلَ الْوَصِیُّ الْمُجْتَبٰى، قُتِلَ عَلِیُّ الْمُرْتَضٰى؛ قَتَلَهُ اَشْقِیاء؛ «ای اهل عالم! پسر عموی مصطفی را کشتند، وصی مجتبی را کشتند، علی مرتضی را کشتند.»

این صدای جبرائیل همۀ کوفه را گرفت، زن و مرد از خانه ها به طرف مسجد دویدند، مسجد کوفه به فاصله چند لحظه مملو از جمعیت و غوغا شد، همه لطمه به صورت می زدند و با مشت به سرهای خود می کوبیدند و صدا می زدند: وا اماماه! وا علیاه! وا محمداه!

حضرت امام حسن و امام حسین خود را به محراب رساندند، دیدند پدرشان به روی خاک افتاده و خاک ها را بر می دارد و بر فرق سر می گذارد و می گوید:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰى﴾.^۲

حضرت امام حسن علیه السلام سر پدر را با عبایی محکم بست؛ ولی باز از زیر آن عباء، خون جاری بود. ابو جعده و جماعتی از اصحاب هر چه می خواستند حضرت را بلند کنند با مردم نماز بخواند - چون آن نمازی که ضربت ابن ملجم در آن واقع شد، نافله صبح بود و حضرت هنوز نماز صبح را نخوانده بودند - هر چه حضرت را بلند می کنند و زیر بغل حضرت را می گیرند، حضرت می افتد روی زمین. آقا فرمودند:

ای حسن جان، با مردم نماز بخوان! حضرت امام حسن ایستادند و با مردم مشغول نماز شدند و

از ضحاک بن مزاحم، از علی علیه السلام روایت کرده است. و نیز عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب زهد از پدرش با همین اسناد آورده است.

^۱ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۷۱؛ ج ۴۲، ص ۲۸۲، با قدری اختلاف.

^۲ سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۶۵.

«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین باز می گردانیم؛ و از زمین برای بار دیگر بیرون می آوریم!»

امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خود را نشسته بجا آوردند. وقتی نماز امام حسن تمام شد دید پدر بیهوش روی زمین افتاده، سر امیرالمؤمنین را به دامن گرفت و خیلی حضرت گریه می کرد، امیرالمؤمنین چشمان خود را باز کرد گفت:

ای حسن جان! چرا گریه می کنی؟ من راحت شدم، من راه بهشت در پیش دارم، این قدر گریه نکن! اینک جدّ تو پیغمبر مصطفی، مادر تو فاطمه زهرا، جدّه تو خدیجه کبری، عمّ تو حمزه سیدالشهدا، همه حاضرند و می گویند: «علی بشتاب به سوی ما!» چرا این قدر خود را ناراحت می کنی؟ این قدر گریه نکن! حضرت امام حسن عرض کردند:

پدرجان! کمر ما را شکستی، این مصیبت تو واللّه اگر بر کوهها وارد می شد آنها را متلاشی می کرد. به خدا قسم گویی من گریه را برای مصیبت تو آموخته‌ام!
سر و اطراف بدن حضرت را گرفتند و آوردند در وسط مسجد کوفه، حضرت امام حسن عرض کرد:
پدر جان! چه کسی این ضربت را به شما زده است؟
آقا فرمودند:

ابن‌الیهودیّه؛ «فرزند زن یهودی ابن ملجم مرادی!»

هوا کم کم روشن می شود امیرالمؤمنین اشاره کرد که الآن ابن ملجم را از باب کینه که یکی از درهای مسجد کوفه است وارد می کنند. مردم متوجه آن باب شدند دیدند ابن ملجم مرادی را دست بسته آوردند و جماعتی اطراف او را گرفته‌اند.

حذیفه نخعی شمشیر از غلاف بیرون کشیده و جلو حرکت می کند، مردم را می شکافد، کوچه می دهد تا اینکه ابن ملجم را خدمت امیرالمؤمنین بیاورد. ابن ملجم که در میان این جمعیت می آمد مردم او را لعن می کردند، سب می کردند، آب دهان بر صورتش می انداختند و می گفتند: «امام را کشتی! امیرالمؤمنین را کشتی! او چه گناهی کرده بود؟ امام متقیان و امیرمؤمنان بود! به خدا قسم کار بزرگی کردی ای ابن ملجم!» او ساکت بود و هیچ نمی گفت تا اینکه حذیفه او را خدمت امام حسن آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط مسجد بیهوش است، حضرت امام حسن رو کرد به ابن ملجم:

ای ابن ملجم! ای دشمن خدا! ای مورد لعن و طرد پروردگار! پدرم برای تو بد امامی بود؟ جزای تو را زیاد نکرد؟ چرا دست به این جنایت دراز کردی؟
هیچ جواب نمی گفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام به هوش آمدند، حضرت امام حسن عرض کرد:

پدر جان! دشمن تو را گرفته‌اند، بسته‌اند و آورده‌اند. درباره او چه حکم می کنی؟
امیرالمؤمنین با گوشه چشم نظری به ابن ملجم کردند، گفتند:

ای ابن ملجم! به خدا قسم کار بزرگی انجام دادی و دست به کار عظیمی زدی. آیا من برای تو بد امامی بودم؟ آیا درباره تو احسان زیاد نکردم؟ تو را مقلّم نداشتم؟ مورد مرحمت قرار ندادم؟ این بود جزای من از امامت؟!

و ابن ملجم هیچ جواب نمی داد.

امام حسن عرض کرد:

پدر جان! چه دستور می دهی در مورد این؟

امیرالمؤمنین فرمود:

ای فرزند من! ای حسن جان! با اسیر خود مدارا کن! نمی بینی چشم های او چگونه از ترس و اضطراب در حدقه می گردد و قلب او در اضطراب است؟!

ای حسن جان! از غذایی که می خورید به او بدهید! از آب و آشامیدنی ای که می نوشید به او بدهید! او را گرسنه و تشنه نگذارید! حضرت امام حسن عرض کرد:

پدر جان! این ملعون و شقی تو را کشته، دل ما را به درد آورده و تمام مؤمنین و مسلمین را مصیبت زده کرده؛ ولی تو درباره او سفارش می کنی؟!
حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر تو نمی دانی، آخر ما خاندان رحمتیم؟!^۱

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)^۲

نَسْئَلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نَقْسِمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ التَّسْعَةَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ، وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ ...

خدایا ما را بیامرز، از همه گناهان ما بگذر، ما را از شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین قرار بده، از انوار ولایتش بیش از این در دل های ما وارد کن، قدم های ما را در صراط مستقیم ثابت بدار، در این حضائض و فتن آخر الزمان آنی ما را به خود وامگذار، در این ایام و لیالی متبرکه قدر از بهترین نفحات خزائن جودت به ما روزی بفرما، در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی ما را داخل بفرما، و از هر سوئی که آنها را محفوظ داشتی ما را محفوظ بدار، مرضای ما شفا بده، موتای ما بیامرز، ذوی الحقوق از ما راضی بگردان، دست ولای ما از دامان ائمه اطهار کوتاه مکن، قرآن و عترت را ملازم ما تا روز قیامت قرار بده، روز قیامت از شفاعتشان ما را محروم مفرما، خدایا فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان، چشمان ما را به جمالش منور بفرما.

و عَجِّلِ اللَّهُمَّ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۸، نقل به اختصار.

^۲ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.